



پدر، عشق، پسر  
 پدر پارچه را از روی چشمان پسر را باز کرد؛ نگاهی به  
 صورت پسر انداخت، لبخندی زد و بر گردن پسر که  
 سرخ شده بود بوسه ای زد.  
 قربانی اش قبول افتاده بود؛ بی آنکه خونی بریزد.  
 پدر چشمان پسر را بست... دست به کمر گرفت، به  
 زحمت بلند شد، رو به سوی خیمه ها کرد و...  
 جوانان قومش را صدا زد.  
 قربانی اش قبول افتاده بود...  
 مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ  
 چرا که وعده تو کردی و او اجابت کرد



دهه اول محرم  
 سال ۱۴۳۵ / ۱۳۹۲  
 شماره هشتم

# مضائق

اشک، خاصیت عاطفی دنیای اسلام  
 عملیات شکستن حصر شیطان  
 زندگینامه شهید علم الهدی



# بِئْسَ مَا يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ

## اشک، خاصیت عاطفی دنیای اسلام

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که خودش تجسم ارزشهاست، قیام می‌کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک تنه در مقابل این سرعت سراسیب سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد.

«**انا من حسین**»؛ یعنی دین پیامبر، زنده شده حسین بن علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پرشور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تا سوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند.

من امروز می‌خواهم چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. یک منظره منظره میدان رفتن علی اکبر علیه السلام است که یکی از آن مناظر بسیار پرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین، عجیب است؛ از جهت این جوان - علی اکبر - عجیب است؛ از جهت زنان و بخصوص جناب زینب کبری (س)، عجیب است. راوی می‌گوید این جوان پیش پدر آمد. اولاً علی اکبر را هجده ساله تا بیست و پنجساله نوشته‌اند؛ یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست و پنج سال. می‌گوید: «**خرج علی بن الحسین**»؛ علی بن الحسین برای جنگیدن، از خیمه‌گاه امام حسین خارج شد. باز در این جا راوی می‌گوید: «**و کان من اشیه الناس خلقاً**»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «**فاستأذن اباه فی القتال**»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «**فأذن له**»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد «قاسم بن الحسن»، حضرت اول اذن نمی‌داد، و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛ اما «علی بن الحسین» که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «**ثم نظر الیه نظر یانس منه**»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان می‌رود و دیگر برنخواهد گشت. «**وارخی علیه السلام عینه و بکی**»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن. یکی از خصوصیات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در حوادث و پدیده‌های عاطفی. شما در قضایا زیاد می‌بینید که حضرت گریه کرد. این گریه، گریه جزع نیست؛ این همان شدت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه

# امیر المؤمنین و ابن سید الوصیین علیهما السلام



را در فرد رشد می دهد. حضرت بنا کرد به گریه کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده اید: **«اللهم اشهد»**؛ خدایا خودت گواه باش. **«فقد برز الیهم غلام»**؛ جوانی به سمت اینها برای جنگ رفته است که **«شبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک»**

یک نکته در این جا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین در دوران کودکی، محبوب پیامبر بود؛ خود او هم پیامبر را بی نهایت دوست می داشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رفت. چهره پیامبر، به صورت خاطره بی زوالی در ذهن امام حسین مانده است و عشق به پیامبر در دل او هست. بعد خدای متعال، علی اکبر را به امام حسین (ع) می دهد. وقتی این جوان کمی بزرگ می شود، یا به حد بلوغ می رسد، حضرت می بیند که چهره، درست چهره پیامبر است؛ همان قیافه ای که این قدر به او علاقه داشت و این قدر عاشق او بود، حالا این به جد خودش شبیه شده است. حرف می زند، صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است. اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این گونه می فرماید: **«كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ»**؛ هر وقت که دلمان برای پیامبر تنگ می شد، به این جوان نگاه می کردیم؛ اما این جوان هم به میدان رفت. **«فصاح و قال یابن سعد قطع الله رحمک کما قطعت رحمی»**. بعد نقل می کند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه ای کرد و عده زیادی از افراد دشمن را تارومار نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدت پیامبر سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین این جمله را به علی اکبر فرمود، علی اکبر در آن لحظه آخر، صدایش بلند شد و عرض کرد: **«یا ابا علیک السلام»**؛ پدرم! خدا حافظ. **«هذا جدی رسول الله یقرئک السلام»**؛ این جدم پیامبر است که به تو سلام می فرستد. **«و یقول عجل القدوم علینا»**؛ می گوید بیا به سمت ما.

اینها منظره های عجیب این ماجرای عظیم است. اینها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین، نجات بخشی یک ملت نبود، نجات بخشی یک امت نبود؛ نجات بخشی یک تاریخ بود. امام حسین، خواهرش زینب و اصحاب و دوستانش، با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

بیانات مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی)

در خطبه های نماز جمعه ۱۳۷۷/۰۲/۱۸

# شیطان، دشمن پنهان

## عملیات شکست حصر شیطان

سخنان حجة الاسلام نخاوی در شب هفتم محرم ۱۴۳۵

### بوته آزمايشی به پنهانی هستی

کل نظام هستی جنودی برای ابتلا و ثواب و عقاب ما در همین دنیا هستند. هر عنصر در این عالم غیب و شهادتی دارد و ما تنها قادر به مشاهده شهادت آن که همان بعد ظاهر است هستیم. باد، در نظر ما باد است و در باطن، مثلاً اسبابی برای نزول عذاب. هر چیزی حتی نجاسات، ملکوتی دارد: قُلْ مَنْ بَدَّهْ مَلَكُوتَ كَلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَجِيزُ وَ لَا يَجْازُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (مومنون ۸۸)

### ملائکة فرمانبردار

در این دسته، هم ملک، هم جن صالح و هم عباد صالح که به ملکوت رسیده اند، فعالیت دارند. مثلاً ما فقط می بینیم بچه ای خورد زمین و به سادگی از دنیا رفت ولی چه بسا دست ملکی به اذن الهی در کار بوده. حضرت خضر علیه السلام نیز با اینکه انسان است در حوزه ملک فعالیت می کند همین است که وقتی حضرت موسی علیه السلام به او می رسد و کار های او را فقط در حیطة انسانی می بیند اعتراض می کند.

### بدر؛ فرودگاه ملائکة

جنگ بدر از وقایع فوق العاده صدر اسلام است. تصور موقعیت مسلمانان شگفت انگیز است. ۳۱۳ نفر در برابر ۱۰۰۰ نفر، نصف مسلمانان بخاطر نداشتن اسلحه عملاً بیکار بودند و فقط ۱۰۰ شمشیر زن داشتند و یک اسب در برابر ۳۰۰ اسب. آیا کمک ملائک در بدر جسمی بود؟ خیر بلکه این کمک در چند زمینه بود: اول؛ تقویت اندیشه صحیح (بشارت)، دوم؛ تقویت روانی متعاقب آن. در این قسمت، نفس در زمینه جسمی نیز تقویت می شود. مثل تیم فوتبالی که بعد از ۹۰ دقیقه دوندگی باز هم در صورت بُرد، بعد آن همه خستگی و دوندگی دور میدان، دور شادی می زنند. قرآن می فرماید ۱۰۰۰ ملک را برای کمک فرستادیم. در جای دیگر سخن از رقم ۳۰۰۰ می زند که اولی ناظر به ابتدای کار بوده گویا. سپس می فرماید اگر صبر و تقوی داشته باشید تا ۵۰۰۰ هم می فرستیم که در هر بار وصف آنها نیز متفاوت است، اول مُردِ فین و سپس منزلین در مورد پنج هزار تا می فرماید مُسْمِین. امیر المومنین نیز فرمودند که درب قلعه خیبر را با نیروی جسمانی نکنم بلکه با نیروی روحانی موفق به این کار شدم. نفس ما معمولاً تدبیر نباتی و حیوانی را دارد و دیده می شود برخی مرتاض ها تا ۴۰ روز غذای خود را از آثار تقویت نفس ولو به شکل شیطانی اش باشد. باید توجه داشت اگر از القائات ملکوتی به سراغمان آمد باید جواب داد تا تقویت و تکرار شود. همینطور جواب به القائات شیطانی آنها را تقویت می کند.

### خصوصیت این مباحث

ما برای مطالب مربوط به شیطان در کلام بزرگان بسیار غور کردیم ولی آنچه را می خواستیم یعنی کیفیت نفوذ شیطان در آدمی را نیافتیم. و اینها حاصل آن کوشش های شخصی است که امیدواریم صحیح نیز باشند.

### گام چهارم؛ نفس اماره

گفتگو شد که شیطان در گام اول با قلب واقعیت جلو می آمد. در گام دوم هیجانات را برمی انگیزد تا تصمیم گیری عقلانی سخت یا غیر ممکن شود. در گام سوم خوب را بد و بد را خوب جلوه می داد یا با فرافکنی محملی برای توجیه خطا فراهم میکرد.

در قدم چهارم به سراغ نفس اماره می رود. در این قسمت خطا کار، خطا می کند اما آرا کوچک می شمرد و این از مجرا های نفوذ عالی شیطان است. باید به خاطر داشت که هیچ کس به یک باره سراغ گناهان بزرگ نمی رود بلکه از کوچک ها و کوچک شمردن آنها به بزرگتر ها کشیده می شود. هیچ سداً آبی یکدفعه نمی شکنند بلکه در ابتدا از یک شکاف مویی ریز شروع می شود. افرادی بودند که در برهه ای از حق خود ایثار می کردند ولی الآن میلیارد ها می دزدند. اگر خطا ها را همه بزرگ بشماریم و جلوی آن از ابتدا بیاستیم کار به

جاهای باریک نمی کشد. شهید باکری با اینکه شهردار بود از رساندن همسرش با ماشین بیت المال حتی در مسیر اداره اجتناب می کرد تا در خطاهای بزرگتر نیفتد.

گاهی این کوچک شمردن بوسیله برچسب هایی مباح بر کارهای حرام صورت می گیرد. مثلا چشم چرانی با برچسب کنجکاوی یا خبردار شدن از اوضاع اجتماعی، غیبت کردن با برچسب درد دل کردن و دروغ گفتن با برچسب شوخی کردن.

### گام پنجم؛ مطال و به تاخیر انداختن اصلاح خطا

مطال، تعبیری است که امام العارفین در دعای کمیل به کار می برند: "و خدعتنی الدنیا بغرورها و نفسی بخيانتها و مطالی" و آن تسویف و امروز و فردا کردن جبران خطاها اعم از توبه و اداى حق الناس و ... است که این خود از دامگه شیطان است. این موکول کردن های به "سر فرصت" نیز کار شیطان است.

### محاصره چهار طرفه ی شیطان

در آیه ۱۶ سوره مبارکه اعراف پس از اخراج شیطان او به خداوند می گوید که قطعا بر سر راه بندگانت می نشینم تا آنها را از صراط مستقیمم تو باز دارم سپس در آیه بعد چنین می گوید: ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِّن خَلْفِهِمْ وَ عَن يَمَانِهِمْ وَ عَن شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. صراط مستقیم الهی که جهت مادی ندارد پس این جهت هایی که شیطان می گوید از آنها وارد می شود حتما جهات مادی نیستند. در برخی احادیث به معنای هر جهت پرداخته اند که از روی قرائنی نیز می توان پرده از سر آن برداشت.

۱- **نفوذ از مقابل؛** این همان شوق به آینده و ترس و نگرانی از آینده است. یکی از ابزارهای شیطان شیطان سوار شدن بر همین آینده های موهوم ساختگی ماست. چه عمر هر با باد شد به خاطر همین آرزوها. انسان هر چه پیر می شود حرص و درازی آرزویش بیشتر می شود. کمتر کسی دیده می شود که بگوید دیگر این برای من بس است بلکه با اشتباهی سیری ناپذیر همواره برای فردا نقشه می کشد. "هل من مزید" گفتن های جهنم نیز تجلی دنیای این افراد است. در مواردی هم شیطان وعده فقر می دهد و با ترساندن از آینده مانع خیر و سرعت دهنده در شرور می شود.

۲- **خلف؛** آنچه پستی است که بعد مرگ می گذارد از جمله مال و اولاد. چه افراد بزرگی که بخاطر بچه هایشان به هلاکت افتادند. از جمله آنها زبیر که تعبیر امام علی علیه السلام گویای این است که بخاطر پسرش عاقبتش چنین شد. پس باید بدانیم که هر جا حقی است و مانع احقاق آن، مال و فرزند ماست آنجا القائنات شیطانی است.

۳- **ایمان (جانب راست)؛** جنبه های دینی است. شیطان اگر از راههای قبلی نشد از راه دین وارد می شود. از جمله آنها وسواس و افراط و تفریط ه ای دینی است. از آیه ۱۶۸ سوره مبارکه بقره معلوم می شود در طریبات هم می شود گام های شیطان نفوذ کند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.

۴- **شمال (جانب چپ)؛** همان جنبه های معصیت است. این ترتیب معنایش این است که شیطان از ابتدا به معصیت دعوت نمی کند و قدم به قدم جلو می آید و اگر کسی مرتکب کبیره ای شد شاید ۳ مرحله قبل را پشت سر گذاشته باشد.

همه اینها با وسوسه یعنی نفوذ آرام و نامحسوس صورت می پذیرد.

### عملیات شکست حصر شیطان

این عملیات ۸ راهکار عملی برای جلوگیری از نفوذ شیطان ارائه می دهد:

۱- تقویت بنیه تعقل با راهکارهایی که در گفتگوهای قبلی گفته شد.

۲- شناخت صحیح معارف دینی

۳- مصاحبت با عقلاء. حضرت عیسی علیه السلام در بر شمردن صفات همنشین خوب می فرماید: کسیکه دیدنش تو را به یاد خدا بیاندازد و سخنش بر علم تو بیافزاید و عملش شوق به آخرت را بیاورد.

در جاهایی که در قطع همنشینی با عده ای بیم قطع رحم می رود باید جلسات را با نکات مفید هر چند غیر دینی هم باشد اداره و کنترل کرد تا به سوی هرزه گویی نرود.

۴- شرکت مستمر در مجالس علم

۵- ارزیابی افکار؛ دلایلمان برای هر فکری چیست؟ مثلا اگر چند روزی است که فکر می کنم اگر به مردم رو بدهم سوار بر من می شوند، باید مبدأ و مقصد این فکر را ارزیابی کرد.

۶- عرضه افکار و عقائد به افراد با صلاحیت

۷- گرفتن افکار از عالم متقی

۸- برنامه مستمر مطالعه قرآن و کتب مفید دیگر



## زندگی نامه شهید علم الهدی

شهید سید حسین علم الهدی فرزند آیه الله حاج سید مرتضی علم الهدی (ره) به سال ۱۳۳۷ شمسی پا به عرصه گیتی نهاد. فرزند پاک از شجره مبارکه رسالت بود که در مهد علم و تقوا پرورش می یافت. حسین این نور پرتو گرفته تا آفاق در کانون علم و عملی در رشد بود که تشنگان فقه و فقاہت و مردم تشنه هدایت گرداگرد حریمش به اعتکاف بودند. شهید سید حسین پنج سال پیش از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ متولد شد تا بعدها در مکتب قرآن، کلام وحی آموزد و نیز بعدها در حین سپری کردن دبستان تلاوت کننده آیات الهی باشد و در سطح استان نغمه سرای و بلبل مترنم کننده لحن قرآن شود. صدای دلنشین او بود که صفحات زمان و قرون را به یکباره کنار میزد و این برگ ورق خورده را به برگ ایام هجرت پیوند می داد. صمیمیت او بود که علاوه بر شور و جذبه اش نقطه ای را بوجود آورده بود که مغناطیس باشد برای رشد دیگران در تجمع های مسجد و مدرسه. در مساجد با تشکیل کتابخانه و جلسات سخنرانی و در مدارس با تشکیل انجمنهای اسلامی و جلسات ارشاد و هدایت. گرچه هیچ قلم و زبانی قادر بر ترسیم آن همه شور و عشق نیست، لکن بر حسب وظیفه هاله ای از آنروح پاکباخته را در معرض تاریخ قرار می دهیم، باشد تا ره توشه ای برای فرزندان انقلاب گردد.

\*\*\*

### سال شمار زندگی شهید سید محمد حسین علم الهدی

سال ۱۳۳۷ ه. ش ولادت در اهواز  
 سال ۱۳۴۳ ورود به مکتب جهت تعلیم قرآن  
 سال ۱۳۴۸ تدریس قرآن در مسجد به عنوان یک مربی  
 سال ۱۳۵۰ حضور و فعالیت در انجمن اسلامی دبیرستان  
 سال ۱۳۵۱ اولین مبارزه علنی سید حسین با رژیم پهلوی با آتش زدن سیرک مصری  
 سال ۱۳۵۳ برگزاری راهپیمایی در روز عاشورا بر ضد رژیم پهلوی  
 سال ۱۳۵۶ اولین دستگیری، ورود به زندان، شکنجه توسط ساواک  
 سال ۱۳۵۶ قبولی در رشته تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد  
 سال ۱۳۵۶ آشنایی با جلسات آیتا... خامنه ای و شهید هاشمی نژاد در مشهد  
 سال ۱۳۵۶ راه اندازی راهپیمایی در طبس به هنگام ورود شاه به این شهر (زلزله طبس)  
 سال ۱۳۵۶ تشکیل گروه موحدین در اهواز  
 سال ۱۳۵۷ انفجار کنسولگری عراق در اهواز  
 سال ۱۳۵۷ بمب گذاری در شهربانی کرمان و ایجاد رعب در بین مزدوران حکومت پهلوی  
 سال ۱۳۵۷ دستگیری مجدد، شکنجه، محکوم به اعدام به جرم اقدام به ترور فرمانده نظامی  
 سال ۱۳۵۷ (بهمن) حضور در تهران و استقبال از امام (ره)، پیروزی

انقلاب اسلامی

سال ۱۳۵۸ عفو مامور شکنجه ساواک

سال ۱۳۵۸ معاون آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان  
سال ۱۳۵۸ عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی  
خوزستان

سال ۱۳۵۸ برپایی نمایشگاه پیش بینی جنگ در اهواز  
سال ۱۳۵۸ تدوین و ارائه طرح پیشنهادی ولایت فقیه در پیش نویس  
قانون اساسی

سال ۱۳۵۹ افشای ماهیت ضد انقلابی مدنی (استاندار خوزستان  
و کاندیدای ریاست جمهوری)

سال ۱۳۵۹ (رمضان) برگزاری کلاسهای قرآن، نهج البلاغه و تاریخ  
اسلام در سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، تربیت معلم استان خوزستان  
سال ۱۳۵۹ سخنرانی با موضوع جهاد در قرآن و سیری در نهج البلاغه  
در رادیو (پخش زنده)

سال ۱۳۵۹ سفر تاریخی سید حسین به همراه عشایر هویزه به  
جماران (زیارت امام(ره))

سال ۱۳۵۹ (۳۱ شهریور) آغاز تهاجم رسمی عراق به ایران

سال ۱۳۵۹ فرماندهی سپاه هویزه

سال ۱۳۵۹ (۱۶ دی ماه) حماسه هویزه، شهادت سید حسین و  
یارانش در دشت هویزه

\*\*\*

### خاطرات شهید علم الهدی

حسین را انداختند توی بند نوجوانان بزهدکار. صبوری به خرج داد.  
چند روز بعد صدای نماز جماعت و تلاوت قرآن از بند، بلند بود.  
مأموران حسین را گرفتند زیر مشت و لگد. می گفتند تو به اینها  
چه کار داشتی؟! از آن به بعد شکنجه حسین، کار هر روز مأموران  
شده بود. یکبار هم نشد که زیر شکنجه، اطلاعات را لو بدهد. نوجوان  
شانزده ساله را می نشانند روی صندلی الکتریکی و یا این که از سقف  
آویزان می کردند.

\*\*\*

رشته مورد علاقه اش «تاریخ» بود. سال ۱۳۵۶ در دانشگاه فردوسی  
مشهد قبول شد. هر روز نماز صبحش را در حرم می خواند. توی  
مسجد کرامت مشهد جلسات تفسیر قرآن آیت الله خامنه ای را پیدا  
کرده بود. بچه های دانشجو را به این جلسات می برد.

\*\*\*

اهل مطالعه و تحقیق بود. با اشتیاق می خواند. گاهی با اساتید به شدت  
بحث می کرد، مخصوصاً اساتیدی که برداشت صحیحی از تاریخ اسلام  
نداشتند. می گفتند: «گر حسین در کلاس باشد، ما به کلاس نمی  
آییم.» اهل تحلیل بود. در دوره ای که گروه های مختلف سیاسی در  
حال جذب جوانان بودند، با رهنمودهای آیت الله خامنه ای و شهید  
هاشمی نژاد، ذره ای از مسیر صحیح انقلاب دور نشد.

\*\*\*

بنی صدر دستور داده بود که باید نیروهای مستقر در هویزه عقب نشینی  
کنند و به سوسنگرد بیایند. حسین می گفت: هویزه در دل دشمن  
است و ما از اینجا می توانیم به عراق ضربه بزنیم. شخصاً با بنی صدر هم  
صحبت کرده بود. وقتی که دید راه به جایی نمی برد، نامه ای به آیت الله  
خامنه ای نوشت و گفت که تعداد اسلحه های ما از تعداد نیروها هم  
کمتر است، ولی می مانیم!

چهارم دی ۱۳۵۹ بیست تا سی نفر از جوانان با دست خالی، اما با دل  
استوار از ایمان و توکل، مقابل دشمن تا دندان مسلح ایستادگی کردند.  
هیچ کس زنده نماند!

عراقی ها با تانک از روی اجساد مطهر شهدای هویزه گذشتند، طوری  
که هیچ اثری از شهدا نماند. بعدها جنازه ها به سختی شناسایی شدند.  
حسین را از قرآنی که در کنارش بود شناختند. قرآنی با امضای امام  
خمينی(ره) و آیت الله خامنه ای.

من آن پدرم کز پسرم دست کشیدم  
صبحم ز ستاره سحرم دست کشیدم  
شد روز جهان از نظرم تیره تر از شب  
آن جاکه ز نور بصرم دست کشیدم  
در بادیه عشق ز طوفان حوادث  
من از شجر و از ثمرم دست کشیدم  
با خون جگر این گهر افتاد به دستم  
وز موج بلا از گهرم دست کشیدم  
از داغ ابوالفضل گرفتم به کمر دست  
با داغ علی از جگرم دست کشیدم  
همراه سفر بود مراد سفر عشق  
افسوس که از هم سفرم دست کشیدم  
آثار شهادت به رخس دیدم و مردم  
وقتی به جبین پسرم دست کشیدم  
شاعر: سیدرضا موید



[www.GofteMan-Bartar.ir](http://www.GofteMan-Bartar.ir)



[www.Rahehagh.com](http://www.Rahehagh.com)

برای عضویت در سامانه‌ی پیامکی گفتمان برتر و اطلاع از برنامه‌های  
حجت الاسلام نخاولی، لطفاً عدد ۴ را به ۰۱۶۶۰۴۰۰۲۳۴۰۵۰۰ ارسال نمایید.

